

دو فصلنامه علمی پژوهشی کتاب قیّم  
سال هشتم (۱۳۹۷)، شماره هجدهم

### نفس در قرآن از دیدگاه حکیم ترمذی

محمد سوری<sup>۱</sup>

طاهره فیضی<sup>۲</sup>

#### چکیده

هرچند از حکیم ترمذی اثری مستقل در تفسیر قرآن به جای نمانده است، اما آنچه در جای جای آثارش برجای مانده، نوعی تفسیر آیات مربوط به نفس به شمار می‌آید. چنین به نظر می‌رسد که مستند حکیم ترمذی در نظراتش فقط آیات قرآن کریم باشد، چرا که وی به هیچ منبع دیگری استناد نکرده است. با این حال، شواهدی وجود دارد که حکیم ترمذی، تفسیر خود از آیات مربوط به نفس را از برخی منابع تفسیری شیعه برگرفته است، اما به دلیل مخالفت شدیدش با تشیع، احتمالاً تلاش کرده این مطلب را پنهان نگاه دارد. به نظر می‌رسد تفسیر حکیم ترمذی از نفس نه تنها تا زمان خودش کاملاً تازه و منحصر به فرد بوده است، بلکه این تفسیر تا امروز نیز تازگی خود را حفظ کرده و کمتر مورد توجه دیگران واقع شده است. به نظر حکیم ترمذی، نفس بر دو قسم است: نفس باطن و نفس ظاهر. نفس باطن از خاک آلوده زمین که قدمگاه و محل رفت و آمد ابلیس بوده، بوجود آمده و تابع ابلیس است؛ لذا انسان برای رسیدن به رستگاری باید با نفس باطن مبارزه کند. نفس ظاهر برخلاف نفس باطن، به خودی خود گرایشی ندارد و تابع کسی است که بر او غلبه کند. اگر بر نفس ظاهر، «معرفت» یعنی همان نور و عقل، غلبه کند، تابع آن دو می‌شود و اگر نفس باطن بر آن پیروز آید، تابع نفس باطن می‌شود.

واژگان کلیدی: حکیم ترمذی، قرآن، نفس باطن، نفس ظاهر، قدمگاه ابلیس.

۱. عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی / soori@isca.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری عرفان و تصوف دانشگاه ادیان و مذاهب / th.feizi@yahoo.com

## ۱- مقدمه

ابوعبدالله محمد بن علی بن حسن بن بشر ترمذی معروف به «حکیم ترمذی» از عالمان و عارفان و محدثان بزرگ سده سوم هجری است. تاریخ دقیق تولد و وفات وی مشخص نیست، ولی همین اندازه می‌دانیم که وی در اوایل سده سوم هجری در ترمذ به دنیا آمده و احتمالاً در اواخر همین سده یا اوایل سده چهارم در همانجا از دنیا رفته است. آرامگاه وی در غرب شهر ترمذ، که امروزه در جنوب جمهوری ازبکستان واقع است، یکی از کهن‌ترین بناهای تاریخی شهر به شمار می‌رود.

حکیم ترمذی در میان عالمان عصر خود ویژگی‌های در خور توجه و گاه منحصر به فردی دارد که در اینجا به سه مورد از آن‌ها اشاره می‌کنیم. ویژگی نخست تعداد پرشمار آثاری است که از وی باقی مانده است. در میان علمای سده سوم به جز حکیم ترمذی کمتر کسی را می‌توان نشان داد که حدود شصت اثر از او به دست ما رسیده باشد (هیر، ۱۹۵۸، صص ۱۲-۲۸)، آن هم از منطقه‌ای مانند ترمذ که در حمله مغول کمابیش به ویرانه‌ای تبدیل شد و بیشتر آثار مربوط به این ناحیه از میان رفت. این خود نشانه اهتمامی است که پیش از هجوم مغول به آثار حکیم ترمذی مبذول شده است و برخی دانشوران آن آثار را به سرزمین‌های غربی جهان اسلام منتقل کرده بوده‌اند.

ویژگی دوم این است که حکیم ترمذی بنیانگذار طرح برخی آموزه‌ها در تاریخ عرفان اسلامی است، از جمله نظریه ولایت که قرابت خاصی با آموزه حجت در منابع متقدم حدیثی شیعه دارد؛ همان نظریه‌ای که در دوران متأخر به «ولایت تکوینی» معروف شده است. در طرح نظریه ولایت گاه حتی برخی عبارات‌های ترمذی با احادیث «کتاب الحجّة» در کتاب کافی ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی (م. ۳۲۹ ق) مشابهت تام دارد (سوری، ۱۳۸۵، ص ۹۷). به نظر می‌رسد این شباهت فوق‌العاده میان متون حدیثی ما با عبارات‌های حکیم ترمذی هیچ محتملی نداشته باشد جز اینکه وی به منابع حدیثی شیعه دسترسی داشته است، ولی از آنجا که حکیم ترمذی به شدت با تشیع و شیعیان مخالف بوده است، چه بسا آشنایی با اندیشه‌های شیعه و بهره‌گیری از آثار آن‌ها را در نوشته‌های خود کتمان کرده باشد. در ادامه مقاله نیز شواهد دیگری بر این بهره‌گیری و کتمان ارائه خواهیم کرد. برای اینکه این مسأله روشن‌تر شود لازم است به اختصار به دیدگاه حکیم ترمذی درباره تشیع و امامان شیعه (ع) اشاره کنیم. حکیم ترمذی با شیعیان (یا به تعبیر او: روافض)

به شدت مخالف بوده و علاوه بر آنکه رساله‌ای به نام «الرد علی الروافض»<sup>۱</sup> تألیف کرده است، برخلاف عموم عارفان مسلمان نه تنها هیچ ارادتی به اهل بیت (ع) نداشته است، بلکه دشمنی شدید خود را با ایشان در آثار مختلف خود پنهان نکرده است. برای نمونه، حکیم ترمذی حدیث ثقلین و غدیر را، که از احادیث کما بیش متواتر یا مقبول در میان غیرشیعیان نیز هست،<sup>۲</sup> از بر ساخته‌های «رافضه» به شمار آورده است (ترمذی، ۱۴۲۳، صص ۹۳-۹۸/همو، ۱۴۳۱، ج ۲، صص ۹۹-۱۰۱) و شأن نزول سوره «هل اتی» و آیه تطهیر را نیز درباره اهل بیت (ع) ندانسته است (همو، ۱۴۳۱، ج ۵، صص ۱۴۸-۱۵۲ و ج ۲، صص ۵۷-۶۴). وی همچنین معتقد است که اهل بیت (ع) در میان عالمان زمان خود هیچگونه برتری علمی نداشته‌اند و مثلاً، امام سجاد (ع) و امام صادق (ع) نه تنها خود هیچ برجستگی علمی نداشته‌اند، بلکه افتخارشان این بود که نزد تابعان شاگردی کنند (همو، ۱۴۲۳، ص ۹۸). بنابراین، عجیب نیست از کسی که چنین خصم‌آلود به تشیع نگاه می‌کرده است، در بحث‌های مختلف که از منابع شیعه استفاده کرده است، همه سرنخ‌ها را پاک کرده باشد.

آخرین ویژگی آثار حکیم ترمذی که در اینجا بدان می‌پردازیم بحث نفس است. وی درباره نفس دیدگاه خاصی دارد که، هر چند به نظر می‌رسد این دیدگاه ریشه در پاره‌ای روایات شیعه از اهل بیت (ع) داشته باشد، ظاهراً پیش از او کسی به آن قائل نشده است و در علمای متأخر نیز تنها در برخی آثار محیی‌الدین ابن عربی (م. ۶۳۸ق) می‌توان رد پای از این نظریه پیدا کرد. در ادامه سخن به اختصار این نظریه را گزارش و بررسی و تحلیل کرده‌ایم.

## ۲- خلاصه دیدگاه حکیم ترمذی

خلاصه دیدگاه حکیم ترمذی درباره نفس این است که نفس بر دو قسم است: نفس باطن و نفس ظاهر. جوهر نفس باطن از پست‌ترین و آلوده‌ترین گونه خاک به وجود آمده است، زیرا این خاک پیش از آفرینش آدم قدمگاه و محل عبور و مرور ابلیس بوده است و با اینکه پس از آفرینش آدم بخشی از وجود وی شده، بر اصل خود باقی مانده و تابع ابلیس است. حکیم ترمذی

۱. این رساله به صورت کامل به دست ما نرسیده است، ولی خلاصه‌ای از آن در کتابخانه ولی‌الدین در استانبول (نسخه خطی شماره ۷۷۰، برگ‌های ۸۳ تا ۸۷آ) وجود دارد.

۲. برای نمونه، درباره تواتر حدیث ثقلین رجوع کنید به یادداشت مفصل محدث معاصر اهل سنت شعیب ارنؤوط در حاشیه مسند احمد بن حنبل (احمد بن حنبل، ۱۴۱۶، ج ۱۱، صص ۱۷۵-۱۷۰) و درباره حدیث غدیر و تواتر آن رجوع کنید به یادداشت او در همان کتاب (ج ۲: ۷۱).

دلایلی چند اقامه کرده است بر اینکه قدمگاه هر شخص بخشی از وجود اوست و همان تأثیر و تأثرات را دارد. همین دلایل باعث شد که ابلیس دست کم بخشی از وجود آدم را از خود بداند و بر وی سجده نکند. نفس باطن احوال و اطوار گوناگونی دارد و انسان برای رسیدن به رستگاری و سعادت باید با نفس باطن مبارزه کند. خداوند به جز نفس باطن در وجود انسان نفس ظاهر را نیز تعبیه کرده است. نفس ظاهر، برخلاف نفس باطن، به خودی خود گرایشی ندارد و تابع کسی است که بر او غلبه کند. اگر بر نفس ظاهر معرفت که همان نور و عقل است غلبه کند، تابع آن دو می‌شود و اگر نفس باطن بر آن غلبه کند تابع نفس باطن می‌شود.

حکیم ترمذی در تبیین نظریه فوق به جز آیات قرآن کریم به تعدادی از روایات استناد کرده است که در منابع حدیثی اهل سنت از این روایات اثری نیست و نشانی برخی از آن‌ها در یکی از منابع کهن شیعه به دست آمده است. بنابراین، می‌توان نظریه وی در باب نفس را نوعی تفسیر شیعی آیات مربوط به نفس در قرآن کریم نیز به شمار آورد. البته، می‌دانیم که حکیم ترمذی تفسیری ناتمام بر قرآن کریم داشته که تاکنون از آن نسخه‌ای به دست نیامده است. در کتاب کشف المحجوب نوشته علی بن عثمان هجویری (م. حدود ۴۷۰ ق) در خصوص تفسیر حکیم ترمذی چنین آمده است: «و تفسیری ابتدا کرده بوده است. عمر تمام کردن آن نیافت، بدان مقدار که کرده است در میان اهل عالم منتشر است» (هجویری، ۱۳۸۳، ص ۱۷۸). کمابیش در بیشتر نوشته‌های حکیم ترمذی مطالبی راجع به نفس وجود دارد، ولی مهم‌ترین اثری که وی در آن این نظریه خاص درباره نفس را به تفصیل مطرح کرده است، رساله‌ای است کوچک به نام غور الأمور که منبع اصلی ما در این نوشتار است و به سبب حجم کم آن در متن مقاله به صفحات خاص ارجاع نداده‌ایم. ظاهراً این رساله کمتر در اختیار عالمان مسلمان بوده است و در میان عالمان امامی نیز ظاهراً تنها محمدباقر مجلسی (م. ۱۱۱۰ ق) این رساله را در اختیار داشته و در کتاب بحار الأنوار (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶، ص ۲۲۶) به آن استناد کرده است. به نظر می‌رسد تفسیر حکیم ترمذی از نفس نه تنها تا زمان خودش کاملاً تازه و متکی بر روایات کمتر شناخته شده و نیز دریافت‌های شخصی اوست، بلکه این تفسیر تا امروز نیز تازگی خود را حفظ کرده و کمتر مورد توجه دیگران واقع شده است.

### ۳- تبیین تفصیلی دیدگاه حکیم ترمذی

برای اینکه نفس انسان را از نظر ترمذی بشناسیم، باید برگردیم به دوران پیش از آفرینش انسان و با چگونگی آفرینش او و مواد تشکیل دهنده وجودش و کسانی که در این مسأله تأثیرگذار

بودند آشنا شویم. در قرآن کریم (بقره: ۲/ ۳۰-۳۴) آمده است هنگامی که خداوند به فرشتگان خبر داد که در زمین جانشینی به نام انسان برای خود قرار خواهد داد، ایشان در ابتدا راجع به آفرینش این جانشین ابهاماتی داشتند، به این دلیل که می‌دانستند انسان در روی زمین تباهی و خونریزی خواهد کرد. اینکه پیش از آفرینش آدم فرشتگان از کجا آگاهی داشتند که انسان در زمین به تباهی و خونریزی خواهد پرداخت خود بحثی مستقل است و از موضوع این مقاله بیرون، ولی همین فرشتگان وقتی خداوند «علمِ آسماء» را به آدم آموخت و برتری علمی (یا وجودی) او را بر خود دیدند از استفسارشان دست کشیدند. سپس، خداوند از فرشتگان خواست بر آدم سجده کنند، ولی ابلیس از این فرمان سرپیچی کرد: «و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت، [فرشتگان] گفتند: آیا در زمین کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خون‌ها بریزد و حال آنکه ما با ستایش تو [تو را] تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم؟ فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید و [خدا] همه [معانی] نام‌ها را به آدم آموخت. سپس آن‌ها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: اگر راست می‌گویند از اسامی این‌ها به من خبر دهید. گفتند: منزهی تو! ما را جز آنچه [خود] به ما آموخته‌ای هیچ دانشی نیست، تویی دانای حکیم. فرمود: ای آدم، ایشان را از اسامی آنان خبر ده و چون [آدم] ایشان را از اسماءشان خبر داد، فرمود: آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌داشتید می‌دانم و چون فرشتگان را فرمودیم برای آدم سجده کنید پس، به جز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد، [همه] به سجده درافتادند»<sup>۱</sup>. هر چند داستان جانشینی آدم از خداوند و سؤال فرشتگان در مورد این تصمیم الهی و آزمون «علمِ آسماء» تنها در همین آیات ذکر شده است، ولی پایان داستان و سجده فرشتگان بر آدم در چندین جای دیگر از قرآن کریم مورد اشاره قرار گرفته و گاه، به جزئیاتی از داستان نیز پرداخته شده است که در آیات سوره بقره نیست. یکی از مسائلی که در چندین مورد دیگر از آیات قرآن به آن اشاره شده، این است که پس از آن که خداوند ابلیس را به سبب نافرمانی در سجده کردن

۱. ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ. وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ، قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ، وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿۳۰-۳۴﴾ (بقره: ۲/ ۳۰-۳۴).

بر آدم از بهشت یا از زمرة فرشتگان اخراج کرد، ابلیس اعلام کرد که تا روز بازپسین در گمراه کردن انسان‌ها خواهد کوشید. برای نمونه: «[ابلیس] گفت: پس به عزت تو سوگند که بی‌گمان همگی [انسان‌ها] را از راه به در می‌برم، مگر آن بندگان پاکدل تو را»<sup>۱</sup>.

از ظاهر آیات قرآن چنین به دست می‌آید که ستیز میان ابلیس و انسان از هنگامی آغاز شد که خداوند فرمان داد همه فرشتگان بر آدم سجده کنند. قرآن کریم در خصوص روابط میان این دو پیش از آفرینش انسان و پیش از فرمان سجده ساکت است و برخلاف فرشتگان که ما با دیدگاهشان پیش از آفرینش انسان آشنا هستیم، از رأی ابلیس در قرآن کریم سخنی به میان نیامده است، مگر اینکه بگوییم ابلیس نیز جزو همان معترضان اولیه بوده که البته، از شک و تردید خود برنگشته است. ظاهراً منابع روایی اهل سنت نیز همچون قرآن کریم در این خصوص ساکت است (برای نمونه، ر.ک: سیوطی، ۱۴۲۴، ج ۱، صص ۲۴۰-۲۷۴)، ولی در یکی از منابع کهن شیعه، به نام تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی (زنده در ۳۰۷ ق)، روایت مفصلی وجود دارد که بخش کوچکی از آن از روابط ابلیس و آدم پیش از خلقت نهایی آدم خبر می‌دهد (قمی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱/۴۱، همو، ۱۴۳۵، ج ۱، صص ۶۹) و مفاد آن با آنچه حکیم ترمذی گفته است کاملاً مطابق است و احتمالاً، با توجه به حضور نسبتاً جدی اندیشه‌های امامیه و مکتب حدیثی شیعه در ماوراءالنهر (سبحانی، ۱۳۹۳، صص ۷۹-۱۰۵)، حکیم ترمذی با این میراث حدیثی آشنایی داشته و آن را بسط داده است بدون اینکه اشاره کند که این مطالب را از کجا گرفته است. نخست تقریر حکیم ترمذی را ملاحظه کنیم.

حکیم ترمذی بحث را چنین آغاز می‌کند که ابلیس، خود از جنیان بود<sup>۲</sup> نه از فرشتگان، ولی در زی فرشتگان رفته و با آنان همنشین شده بود و به همین سبب، فرمان خداوند به فرشتگان شامل حال او هم می‌شد. ابلیس هرچند جامه توحید در بر داشت، ولی در باطن چنین نبود و کفر و شرک را در وجود خود پنهان کرده بود و البته، خداوند در همان هنگام که ابلیس جامه توحید در برداشت، از کفر باطنی او آگاه بود و او را کافر می‌خواند.<sup>۳</sup> ابلیس مدت‌ها پیش از آفرینش انسان و هبوط او به زمین، با زمین آشنا بود، زیرا زمین محل رفت‌وآمد ابلیس و جای پای همیشگی او بود. شومی کفر و شرک ابلیس - که در هنگام سجده فرشتگان بر آدم آشکار

۱. «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» (ص: ۳۸ / ۸۲-۸۳).

۲. «كَانَ مِنَ الْجِنِّ»؛ [ابلیس] از گروه جن بود» (کهف: ۵۰ / ۱۸).

۳. «وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»؛ و از کافران بود» (ص: ۳۷ / ۷۴).

شد - نه تنها خود او که خاک زمین را نیز آلوده کرده بود و این آلودگی به بیانی که تفصیل آن خواهد آمد وجود آدم را نیز آلوده کرد.

هنگامی که خداوند بزرگ تصمیم گرفت آدم را بیافریند، آمیخته‌ای از خاک همه سطح زمین اعم از خاک سیاه و خاک سرخ و کوه و بیابان و دشت و جز آن را گرد آورد و با آن گلِ آدم را سرشت. پس از آنکه خداوند از آفرینش این خاک آمیخته فراغت یافت، آن را زیر عرش قرار داد. ابلیس که در جامه فرشتگان بود از آنجا گذشت و به فرشتگان گفت: «اگر خداوند در خصوص این موجود به شما دستوری بدهد، اطاعت می‌کنید؟» گفتند: «بله». گفت: «اما من اطاعتش نمی‌کنم».<sup>۱</sup>

ابلیس به اصل آفرینش آدم نگریست و فهمید که از خاک قدمگاه خود او ساخته شده است و به همین سبب، آدم در نظر او کوچک جلوه کرد. ابلیس گفت: «اگر خداوند مرا امر کند به اطاعت از آدم اطاعتش نخواهم کرد و اگر آدم از من اطاعت نکند، همه تلاشم را برای به اطاعت وادار کردن او صرف خواهم کرد و میان من و آدم جنگ در خواهد گرفت.» فرشتگان گفتند: «چرا؟» گفت: «زیرا او از خاکی ساخته شده که به مدت دو هزار سال قدمگاه و محل عبور و مرور من بوده است. او به منزله فرزند و بنده من است؛ پس چگونه بر او سجده کنم؟ آیا اصولاً معقول است پدر بر فرزند خود و مولا بر بنده خود سجده کند؟ همچنین، محل گام نهادن شخص در حکم عضوی از اعضای بدن اوست و عضو پست تر و کوچکتر باید از بقیه بدن که عالی تر و بزرگ تر است تبعیت کند. پس آدم باید از من اطاعت کند».<sup>۲</sup>

حال، آیا واقعاً جای پای شخص از وجود او تأثیر می‌پذیرد و ویژگی‌های خوب و بد آن را اکتساب می‌کند؟ حکیم ترمذی سه شاهد از قرآن کریم بر این مدعا اقامه کرده است.

شاهد نخست: در قرآن کریم در داستان سامری آمده است که روزی جبرئیل (ع) سوار بر اسب حیات بود و از جایی می‌گذشت. سامری از همان نقطه زمین که دارای حیات شده بود، مشتی خاک برداشت و از آن مشت خاک به هر چیزی که می‌پاشید حیات می‌یافت. وی سرانجام آن خاک را به پیکره گوساله‌ای پاشید و به او حیات بخشید و بنی اسرائیل را فریب داد: «[موسی]

۱. «فقال لهم: أرايتم إن أمركم الله له بأمر أفتطيعونه؟ فقالوا: نعم. قال: فأما أنا فلا أطيعه» (حکیم ترمذی، ۱۴۲۲، ص ۴۱).

۲. «وَقَالَ: إِن أُمِرْتِي أَنْ أَطِيعَهُ فَلَا أَطِيعُهُ وَإِنْ هُوَ لَمْ يَطْعُنِي اسْتَفْرَغْتُ الْجُهْدَ فِي اسْتِطَاعَتِهِ وَنَصَبْتُ الْحَرْبَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ. فَقَالَتْ لَهُ الْمَلَأُكَّةُ: وَ لَمْ تَفْعَلْ ذَلِكَ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ خَلِقَ مِنْ تَرَابٍ مَوْضِعَ قَدَمِي وَ مَوْطِنِي وَ خَطْوِي وَ مَمْشَايَ» (حکیم ترمذی،

گفت: ای سامری، منظور تو [از ساخت گوساله] چه بود؟ گفت: به چیزی که [دیگران] به آن پی نبردند پی بردم. پس به قدر مُشتی از رد پای فرستاده [خدا جبرئیل] برداشتم و آن را در پیکر [گوساله] انداختم و نفس من برایم چنین فریبکاری کرد.<sup>۱</sup>

شاهد دوم: همچنین خداوند در آیه دیگری می‌فرماید که ما دو چیز را از مؤمن و کافر ثبت می‌کنیم: اولاً اعمال نیک و بدشان و ثانیاً آثارشان یعنی جای پایشان.

در واقع، خداوند جای پا را به اعمال ملحق کرده است و همانطور که اعمال از جسم سرچشمه می‌گیرد، جای پا و قدمگاه هم از جسم سرچشمه گرفته است و می‌توان آن را به جسم انتساب داد: «ما مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه را از پیش فرستاده‌اند و آثارشان را می‌نویسیم (= ثبت و ضبط می‌کنیم)».<sup>۲</sup>

شاهد سوم: خداوند در آیه دیگری قدم گذاشتن بر قدمگاه (مَوطِیْء) را در صورتی که موجب خشم کفار شود عمل صالح به شمار آورده است. پس، قدمگاه شخص جزوی از شخص است. در واقع، اگر قدمگاه قدم‌گذارنده مانند جزوی از بدن او نبود، نباید موطی‌ء (قدم گذاشتن) و نیل (غنیمت گرفتن) و انفاق‌های کوچک و بزرگ و گذاشتن از وادی‌ها در آیه شریفه در پاداش یکسان می‌شد. پس، همانطور که گام نهادن از گام‌نهنده است، مکان گام‌گذاردن هم از گام‌نهنده است: «مردم مدینه و بادیه‌نشینان پیرامونشان را نرسد که از [فرمان] پیامبر خدا سر باز زنند و جان خود را عزیزتر از جان او بدانند چرا که هیچ تشنگی و رنج و گرسنگی در راه خدا به آنان نمی‌رسد و در هیچ مکانی که کافران را به خشم می‌آورد قدم نمی‌گذارند و از دشمنی غنیمتی به دست نمی‌آورند مگر اینکه به سبب آن عمل صالحی برای آنان [در کارنامه‌شان] نوشته می‌شود زیرا خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند و هیچ مال کوچک و بزرگی را انفاق نمی‌کنند و هیچ وادی را نمی‌پیمایند مگر اینکه به حساب آنان نوشته می‌شود تا خدا آنان را به بهتر از آنچه می‌کردند پاداش دهد».<sup>۳</sup>

۱. ﴿قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ، قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي﴾ (طه: ۹۵-۹۶).

۲. ﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾ (یس: ۳۶/۱۲).

۳. ﴿مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يَصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نَيْلًا إِلَّا كَتَبَ لَهُمْ



به همین دلیل است که خداوند در چهار آیه از قرآن کریم انسان‌ها را از پیمودن گام‌های شیطان بر حذر داشته است.<sup>۱</sup> برای نمونه، مفاد آیه ۲۰۸ از سوره بقره آن است که از نفسِ باطنِ خود تبعیت نکنید و وارد «سَلَم» شوید، زیرا نفسِ باطن از جای پای شیطان خلق شده است و شهوت و امیال او همان شهوت و امیال شیطان است.

آنچه درباره قدمگاه ابلیس گفتیم دقیقاً درباره حضرت ابراهیم (ع) و حضرت آدم (ع) نیز صادق است (البته، به صورت عکس). قدمگاه ابراهیم (ع) بر حجر الاسود کرامت و منزلت پیدا کرد و قبله آفاق شد، زیرا قدمگاه او به منزله خودِ اوست و قدمگاه آدم در مناطق مختلف زمین آباد شد.

از دیدگاه لغت‌شناسان نیز «اَثَر» به معنای «رد پا» آمده است و بنابراین، سخنان حکیم ترمذی از نظر لغت عرب تأیید می‌گردد. برای نمونه، در تاج العروس (زبیدی، ۱۳۹۲، ج ۱۰، ص ۱۳) آمده است: «اَثَر رَدَى است که فرد با گام‌هایش در زمین می‌گذارد»<sup>۲</sup>

به هر حال، خداوند آدم را آفرید و در وجود او دو نفس قرار داد: نفسِ باطن و نفسِ ظاهر. نفسِ باطن از همان خاک آلوده‌ای ساخته شد که از ابلیس نشان داشت. در برخی از آیات قرآن کریم به این نفسِ باطن اشاره شده است، مثلاً در آیات زیر:

بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ، وَلَا يَنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كَتَبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿توبه: ۹ / ۱۲۰-۱۲۱﴾.

۱. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾؛ «ای مردم از آنچه در زمین است حلال و پاکیزه را بخورید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست» (البقره: ۲ / ۱۶۸)؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید همگی به اطاعت [خدا] درآید و گام‌های شیطان را دنبال نکنید که او برای شما دشمنی آشکار است» (البقره: ۲ / ۲۰۸)؛ ﴿كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾؛ از آنچه خدا روزیتان کرده است بخورید و از پی گام‌های شیطان مروید که او برای شما دشمنی آشکار است» (الأنعام: ۶ / ۱۴۲)؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید پای از پی گام‌های شیطان منهدید و هر کس پای بر جای گام‌های شیطان نهد [بداند که] او به زشتکاری و ناپسند وامی‌دارد» (النور: ۲۴ / ۲۱).

۲. «الأثر ... هو ما يؤثره الرجلُ بقدمه في الأرض».

«و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم چرا که نفس قطعاً به بدی امر می‌کند مگر کسی را که خدا رحم کند.»<sup>۱</sup>

«[یاد کن] روزی را که هر کس می‌آید [و] از خود دفاع می‌کند و هر کس به آنچه کرده بی‌کم‌وکاست پاداش می‌یابد و بر آنان ستم نمی‌رود.»<sup>۲</sup>

«[خداوند] آنچه در نفس من است تو می‌دانی.»<sup>۳</sup>

ولی نفس ظاهر به خودی خود گرایشی ندارد و تابع کسی است که بر او غلبه کند. اگر بر نفس ظاهر معرفت که همان نور و عقل است غلبه کند، تابع آن می‌شود و اگر نفس باطن بر او غلبه کند، تابع نفس باطن خواهد شد.

در قرآن کریم در برخی آیات به هر دو نفس اشاره شده است. برای مثال خداوند فرموده است: «روزی که هر کسی آنچه کار نیک به جای آورده و آنچه بدی مرتکب شده حاضر شده می‌یابد و آرزو می‌کند کاش میان او و آن [کارهای بد] فاصله‌ای دور بود و خداوند شما را از خودش می‌ترساند و خدا به بندگان مهربان است.»<sup>۴</sup>

خداوند در این آیه نخست می‌فرماید هر کس (هر نفس) کارهای نیک خود را حاضر شده می‌یابد. در اینجا مراد از نفس، نفس ظاهر است که به سبب غلبه معرفت به دنبال کارهای نیک رفته است. سپس، در ادامه آیه می‌فرماید هر کس (هر نفس) کارهای بد خود را نیز حاضر شده می‌یابد و آرزو می‌کند که ای کاش، میان نفس و کارهای بد فاصله‌ای دور بود. در اینجا مراد از نفس، نفس باطن است زیرا به کارهای بد فرمان داده است. در پایان این مقطع از آیه خداوند می‌فرماید: «و خداوند شما را از خودش (نفسه) می‌ترساند». ضمیر در «نفسه» به شیطان برمی‌گردد، یعنی خداوند انسان‌ها را از نفس شیطان که همان نفس باطن است برحذر داشته است. البته، به نظر می‌رسد که حکیم ترمذی در فهم آیه دچار اشتباه شده باشد؛ زیرا با توجه به سیاق آیه کریمه ضمیر در «نفسه» به خداوند برمی‌گردد که نزدیک‌ترین مرجع است، علاوه بر اینکه در آیه سخنی از شیطان به میان نیامده است تا بتواند ضمیر به او برگردد.

۱. ﴿وَمَا أُبْرئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾ (یوسف: ۵۳ / ۱۲).

۲. ﴿يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ (نحل: ۱۱۱ / ۱۶).

۳. ﴿تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي﴾ (مائده: ۱۱۶ / ۵).

۴. ﴿يَوْمَ تُجَدُّ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾ (آل عمران: ۳۰ / ۳).

مثال دیگر برای نفسِ باطن و نفسِ ظاهر این سه آیه است: « سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد، سپس پلیدکاری و پرهیزگاری اش را به آن الهام کرد، که هر کس نفس را پاک گرداند، قطعاً رستگار است.»<sup>۱</sup> مطابق آیه سوم، هر کس نفسِ باطن را اصلاح کند رستگار می شود، زیرا در نتیجه اصلاحِ نفسِ باطن، نفسِ ظاهر هم صلاح می پذیرد.

همچنین، خداوند در آیات پایانی سوره فجر می فرماید: «ای نفس مطمئنه، خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد.»<sup>۲</sup> خداوند در این آیه از نفس با صفت «مطمئنه» یاد کرده است، زیرا هنگامی که نفسِ باطن قمع و زندانی و از بخل آن جلوگیری شود، ناتوان می گردد و شعله های آتش خاموش می شود. در این صورت، نفسِ ظاهر آرامش (طمأنینه) می یابد و از سوء ادبِ نفسِ باطن نسبت به خودش مطمئن می گردد و در راحتی قرار می گیرد. به همین سبب است که خداوند در آیه دیگری درباره «شُحِّ (= خست)» نفسِ باطن فرموده است: «هر کس از خست نفس خود مصون ماند ایشانند که رستگاراند.»<sup>۳</sup>

در دو آیه از سوره نازعات نیز هر دو نفسِ ظاهر و باطن مورد اشاره قرار گرفته است: « و اما کسی که از ایستادن در برابر پروردگارش هراسید و نفس خود را از هوس باز داشت، پس جایگاه او همان بهشت است»،<sup>۴</sup> یعنی کسی که نفسِ ظاهر خود را از هوا که همان خلقتی است که بر اساس آن خلق شده و همان نفسِ باطن است، بازدارد جایگاهش بهشت است. مراد از بهشت در این آیه همان فلاح و سعادت است که در آیات پیشین مورد اشاره قرار گرفت.

همچنین، خداوند در آیه دیگری فرموده است: «آیا آن کس که هوای [نفس] خود را معبود خویش گرفته است دیدی؟»<sup>۵</sup> یعنی کسی که نفسِ باطن خود را معبود خود قرار داده و در امر و نهی از او اطاعت کرده است. خداوند در ادامه سخن می فرماید که چنین کسی از چهارپایان است و بلکه گمراه تر از چهارپایان.<sup>۶</sup>

۱. ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا، قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾ (شمس: ۷-۹).

۲. ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾ (فجر: ۲۷-۲۸).

۳. ﴿وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (حشر: ۹/۵۹).

۴. ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ، فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾ (نازعات: ۷۹/۴۰-۴۱).

۵. ﴿أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾ (فرقان: ۲۵/۴۳).

۶. ﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾ (فرقان: ۲۵/۴۴).

از آنجا که نفس باطن «هوا»ی ابلیس و عضوی از اوست، از دستوره‌های ابلیس که اباطیل و معاصی است اطاعت می‌کند. اصلاً اینکه خاک مورد استفاده در آفرینش آدم را «نفس» نامیده‌اند این است که ابلیس ادعا کرد که آن خاک خود (نفس) اوست و دلیل اینکه آن خاک را هوا نامیدند به تعبیر ترمذی این است: «وَإِنَّمَا سَمَّاهَا هَوَىٰ لِأَنَّهَا مُتَّهَىٰ غَلَبَتْ فِي النَّفْسِ الظَّاهِرَةَ وَهَوَيْتَ بِهَا إِلَىٰ أُمَّهَا فَأَمَّهَا الهَاوِيَةُ.» یعنی همانا نفس باطن را هوی نامید زیرا آن سرانجام و غایتی است که بر نفس ظاهر غلبه کرده و آن را به سوی هاویه (آتش) پایین کشانده است. دلیلش هم این است که ابلیس بر اساس آیات قرآن کریم<sup>۱</sup> از آتش (نار) ساخته شده است.

نفس ظاهر هم اگر معرفت و تأیید خداوند نباشد، چاره‌ای جز پیروی از نفس باطن و ارتکاب «ما یکرههُ اللهُ» ندارد، زیرا خُبثی که در نفس باطن هست در نفس ظاهر هم کمابیش اثر می‌گذارد، چرا که نفس باطن از خاک زیر پای ابلیس ساخته شده و بنابراین، به خُبث ابلیس آلوده شده است، ولی نفس ظاهر از خاک پیش پای ابلیس که البته، ابلیس بر آن گام نهاده است و بنابراین، می‌تواند با تأیید الاهی و پیروی از عقل و معرفت از چنگال ابلیس رهایی یابد.

خداوند در اینجا به تأیید بنده خودش برمی‌خیزد و عقل و معرفت را در اختیار او قرار می‌دهد و بدین وسیله، حلال و حرام را برای او بیان می‌کند؛ حرام‌ها را به سوی ابلیس می‌افکند و ابلیس آن‌ها را برمی‌دارد و حلال‌ها را به سوی عقل می‌افکند و عقل آن‌ها را برمی‌دارد. ابلیس به حرام امر می‌کند و نفس باطن او را اطاعت می‌کند. در اینجا نفس ظاهر تمایل دارد که او هم ابلیس را اطاعت کند، زیرا در جوهر خود کمابیش با نفس ظاهر مشترک است (هر دو از خاک هستند)، ولی عقل و معرفت (مَلِك) حلال را به سوی نفس ظاهر می‌افکند و نفس ظاهر هم به آن می‌چسبد و به خاطر نفس باطن در فساد و تباهی نمی‌افتد (فَلَمْ تَنْقُدْ لِلْبَاطِنَةِ)، زیرا او دنبال «مَنْ غَلَبَ» است. در این هنگام میان دو لشکر نفس باطن به همراه جنود ابلیس و لشکر مَلِك (=عقل و معرفت) جنگ درمی‌گیرد و نفس ظاهر در این میان دودل (مذبذب) است. هرگاه غلبه با مَلِك باشد نفس ظاهر اطمینان پیدا می‌کند و به آنچه خدا حلال کرده رضایت می‌دهد، و هرگاه غلبه با نفس باطن باشد او نیز تبعیت می‌کند و در حرام می‌افتد. حکیم ترمذی تصریح کرده است که مقصودش از مَلِك، که در مقابل ابلیس به یاری نفس ظاهر می‌شتابد و میان جنود ابلیس و جنود مَلِك جنگ درمی‌گیرد، همان معرفت است (المَلِكُ أَعْنَى الْمَعْرِفَةِ؛ المَلِكُ وَهُوَ الْمَعْرِفَةُ). اهمیتی که

۱. ﴿وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ، فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ، وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَهٗ، نَارٌ حَامِيَةٌ﴾؛ «و اما هر که سنجیده‌هایش سبک برآید،

پس جایش هاویه باشد و توجه دانی که آن چیست، آتشی است سوزنده» (قارعة: ۱۰۱ / ۸-۱۱).

حکیم ترمذی در آن عصر برای عقل و معرفت قائل شده بسیار شایان توجه است، به ویژه این جهت که بیشتر اصحاب حدیث اصولاً همه احادیث مربوط به عقل را ساختگی می دانند (حوت، ۱۴۰۳، ص ۳۷۱).

خداوند نفس ظاهر را به وسیله حلال‌ها تأیید کرده و از بند و بندگی هوا نجات داده و فرموده است: «ای پیامبر! بگو زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و [نیز] روزی‌های پاکیزه را چه کسی حرام کرده است؟»<sup>۱</sup> و نیز فرموده است: «ای مردم، از آنچه در زمین است حلال و پاکیزه را بخورید» و بلافاصله افزوده است: «و از گام‌های شیطان پیروی مکنید» و سپس، دلیل این نهی را ذکر کرده است: «زیرا که او دشمن آشکار شماست».<sup>۲</sup> گویا خداوند می فرماید: بدانید که این گام‌های شیطان است که شما را به سوء و فحشا امر می کند و این نفس ظاهر شماست که به شهوت میل دارد، پس به او حلال بخورانید و از حرام بازش دارید.

#### ۴- رد پای بخشی از نظریه حکیم ترمذی در تفسیر قمی

درباره علی بن ابراهیم قمی و اعتبار یا عدم اعتبار تفسیر منسوب به او بحث و جدل بسیار است. هیچ‌یک از عالمان متقدم شیعه به این تفسیر اعتماد نکرده‌اند و آن را غالبانه پنداشته‌اند (حسنی، ۱۴۲۷، صص ۱۸۲-۱۹۰) ولی از حدود سده هفتم هجری این تفسیر به تدریج جای خود را در میان شیعیان باز کرده است و از دوره صفویه به بعد کم‌وبیش پذیرفته شد (قاضی زاده، ۱۳۷۵، صص ۱۱۴-۱۳۸ / رحمان ستایش، ۱۳۹۲، صص ۱۱۳-۱۵۲).

گفتیم که درباره رابطه آدم و ابلیس پیش از خلقت حضرت آدم در قرآن کریم و منابع روایی مطلبی وجود ندارد، ولی حکیم ترمذی بخش اصلی نظریه خود را بر همین بازه زمانی کمتر شناخته شده استوار کرده است. در بخشی از این داستان، حکیم ترمذی می گوید: وقتی خداوند گل آدم را سرشت آن را زیر عرش قرار داد و ابلیس که در جامه فرشتگان بود هر وقت از آنجا می گذشت به فرشتگان می گفت که اگر خداوند در خصوص این موجود به من دستوری بدهد، اطاعتش نمی کنم.

این بخش از داستان آدم و ابلیس در تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی (قمی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۴۱ / همو، ۱۴۳۵، ج ۱، ص ۶۹) با کمی تفصیل روایت شده است. شباهت روایت حکیم

۱. ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾ (اعراف: ۳۲ / ۷).

۲. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾ (بقره: ۱۶۸ / ۲).

ترمذی و روایت تفسیر قمی به گونه‌ای است که خواننده بی تردید متوجه می‌شود که یا هر دو منبع از مصدر واحدی داستان را الهام گرفته‌اند و یا اینکه یکی از این دو از دیگری متأثر است. البته، نگارنده ادعا نمی‌کند که تفسیر قمی در اختیار حکیم ترمذی بوده است، ولی با توجه به اینکه تدوین روایات اهل بیت (ع) توسط محدثان ده‌ها سال به طول انجامیده است، دست‌کم می‌توان ادعا کرد که روایاتی با مضامینی این‌چنین در میان محافل حدیثی شیعه و محافل سنی آمیخته با شیعه وجود داشته است و امثال حکیم ترمذی از این گونه روایات بهره برده‌اند. متن روایت موجود در تفسیر علی بن ابراهیم قمی از این قرار است:

در کتاب امیرالمؤمنین (ع) چنین یافتیم که خداوند آدم (ع) را آفرید و به مدت چهل سال پیکر او (بدون اینکه روحی در او دمیده شود) در کناری باقی ماند. ابلیس پیوسته از کنار پیکر آدم عبور می‌کرد و می‌گفت: «تو دیگر برای چه آفریده شده‌ای؟ اگر خداوند به من فرمان دهد که بر این موجود سجده کنم اطاعتش نخواهم کرد.» و پس از آن بود که روح در پیکر آدم دمیده شد.<sup>۱</sup>

این بخش از داستان کاملاً شبیه روایت حکیم ترمذی است و بعید نیست که اگر از میراث حدیثی شیعه در ماوراءالنهر متون دیگری در اختیار ما قرار می‌گرفت و در طول تاریخ نابود نمی‌شد، چه بسا بخش‌های دیگر داستان را نیز در آثار حدیثی شیعه پیدا می‌کردیم.

## ۵- تأثیرپذیری ابن عربی از حکیم ترمذی

عارف معروف ابو عبدالله محیی‌الدین محمد بن علی معروف به ابن عربی (م. ۶۳۸ ق) با وجود اینکه خود، نظام فلسفی- عرفانی نسبتاً مستقلی تدوین کرده بود و در طول تاریخ شارحان و پیروان بسیاری در جهان اسلام پیدا کرد، حکیم ترمذی را بسیار بزرگ می‌شمرد و در مسائل مختلفی از جمله بحث «ولایت» تحت تأثیر حکیم ترمذی بود. ابن عربی علاوه بر اینکه بخش مهمی از فتوحات مکیه (ابن عربی، بی‌تا، ج ۲، صص ۳۹-۱۳۹) را به پاسخگویی به سؤالات حکیم ترمذی در خصوص ویژگی‌های ولیّ خدا و خاتم ولایت اختصاص داده است، در آثار دیگرش

۱. «وجدنا هذا في كتاب أمير المؤمنين عليه السلام، فخلق الله آدم فبقي أربعين سنة مصوراً فكان ير به إبليس اللعين فيقول لأمر ما خلقت؟ فقال العالم عليه السلام: فقال إبليس: لئن أمرني الله بالسجود لهذا لأعصينه، قال ثم نفخ فيه.» ظاهراً متن عربی تفسیر در اینجا و در بسیاری از جاهای دیگر دچار اشکال است و در پاره‌ای موارد معنای دقیق آن مشخص نیست. متأسفانه هیچکدام از دو چاپ تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی تصحیح انتقادی نیست و اشکالات فراوانی دارد و نویسنده در حال حاضر به نسخه‌های خطی تفسیر دسترسی نداشت تا ضبط آن‌ها را نیز ببیند.

نیز کم‌وبیش از او متأثر بوده و حتی یک کتاب مستقل را به حکیم ترمذی اختصاص داده است با عنوان «الجواب المستقیم عما سأل عنه الترمذی الحکیم» (عثمان یحیی، ۲۰۰۱، صص ۲۷۹-۲۸۰). یکی از مواردی که ابن عربی از حکیم ترمذی تأثیر پذیرفته است، همین مسأله رابطه ابلیس و آدم پیش از خلقت آدم و پس از خلقت اوست. در آغاز سخن خاطر نشان کردیم که ظاهراً حکیم ترمذی در این دیدگاه تنهاست و برحسب جستجوی نگارنده، هیچ‌کس دیگری درباره نفس چنین نظری را قائل نشده است. تنها کسی که به نظر می‌رسد از نظریه حکیم ترمذی آگاه بوده و به آن تمایل نشان داده است ابن عربی است. وی در کتاب *شجرة الکون* (ابن عربی، ۱۴۰۵، صص ۸۱-۸۳)، که استناد آن به ابن عربی قطعی است (عثمان یحیی، ۲۰۰۱، صص ۳۸۶)، از ماجرای میان آدم و ابلیس سخن گفته است. به نظر ابن عربی، پس از هبوط آدم و ابلیس از بهشت، آدم راه اصحاب یمین را در پیش گرفت و ابلیس راه اصحاب شمال را، چرا که ابلیس اصالتاً جزو اصحاب شمال بود و به ظاهر خود را در میان فرشتگان جا زده بود. ولی به هر حال، آدم و ابلیس مدتی با یکدیگر هم صحبت شده بودند و این هم‌صحبتی، هر چند به مدتی بسیار کوتاه، اثر خود را روی آدم گذاشته بود.

علاوه بر این، هنگامی که خداوند می‌خواست آدم را بیافریند فرشته مرگ (مَلک الموت) را فرستاد تا مشتی از خاک زمین را برای این کار بیاورد. مدت‌ها پیش از آن که خداوند آدم را بیافریند، ابلیس را با گروهی از فرشتگان به زمین فرستاده بود تا جانشینش باشند و عبادتش کنند. فرشته مرگ مشتی از خاک سرتاسر زمین را گرد آورد و از قضا بخشی از آن خاک مربوط به جاهایی بود که قدمگاه ابلیس بود. پس، هنگامی که گل آدم را سرشتند و بر آن صورت الهی زدند، نفس را از خاکی درست کردند که ابلیس بر آن گام نهاده بود، ولی قلب را از خاکی آفریدند که ابلیس بر آن گام نهاده بود (حکیم ترمذی درباره آفرینش قلب نیز نظر خاصی دارد که به بخشی از آن در *غور الأمور* اشاره کرده و در دیگر کتاب‌های خود نیز به تفصیل از آن بحث کرده است). در نتیجه، نفس، خبث و پلیدی و آلودگی ابلیس را کسب کرد و به جایگاه شهوات تبدیل شد. به همین سبب است که ابلیس بر آدم تکبر ورزید و بر او سجده نکرد، زیرا می‌دید که اولاً، آدم را از خاک پای خودش آفریده‌اند و نسبت به او احساس بزرگی کرد و ثانیاً، می‌دید که جوهر ذات آدم خاک است و جوهر ذات خودش آتش و آتش را برتر از خاک به شمار آورد. این است معنای صحیح آیه «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، پای از پی گام‌های شیطان منهدید و هر کس پای بر جای گام‌های شیطان نهد [بداند که] شیطان او به زشتکاری و ناپسند

وامی دارد و اگر فضل خدا و رحمتش بر شما نبود، هرگز هیچ کس از شما پاک نمی‌شد، ولی [این] خداست که هر کس را بخواهد پاک می‌گرداند و خدا [است که] شنوای داناست»<sup>۱</sup>.

### نتیجه‌گیری

از نظریه حکیم ترمذی در رساله غور الامور درباره نفس و تقسیم آن به نفس باطن و نفس ظاهر و نیز رابطه آدم (ع) و ابلیس پیش از خلقت آدم و حوا که به تفصیل در این مقاله مطرح شد به دست می‌آید که اولاً حکیم ترمذی برای نظریه خویش، علاوه بر آیات قرآن کریم و دریافت‌ها و مکاشفات شخصی خود، به احادیثی استناد کرده است که در مجامع حدیثی اهل سنت نشانی از آن‌ها وجود ندارد. بخشی از نظریه حکیم ترمذی در پاره‌ای از روایات موجود در آثار حدیثی شیعه وجود دارد و این نکته را تداعی می‌کند که، با توجه به شباهت فوق‌العاده برخی از دیگر نظریات حکیم ترمذی با متن احادیث خاص شیعی در کتاب کافی، به احتمال قوی حکیم ترمذی به این احادیث شیعی دسترسی داشته است. هم‌چنین، نمی‌توان انکار کرد که این تفسیر خیال‌انگیز از رابطه آدم و ابلیس می‌تواند برخی پرسش‌ها درباره مخالفت ابلیس با سجده بر آدم را پاسخ دهد یا اینکه دست‌کم تصویری روشن‌تر و ملموس‌تر از ارتباط این دو از دوره پیش از خلقت آدم در اختیار ما قرار دهد. ثانیاً برحسب آگاهی ما، به این نظریه ترمذی در دیگر آثار اسلامی چندان توجه و اعتنایی صورت نگرفته است. به نظر می‌رسد گزارش مختصر ابن عربی در رساله شجرة الکون و بی‌اعتنایی به آن در آثار مهمش هم‌چون فتوحات مکیه نشان از آن دارد که گویا ابن عربی نیز این نظریه را جدی تلقی نکرده است. ولی چه بسا دلیل مهم‌تر این باشد که اولاً

۱. متن عربی سخنان ابن عربی چنین است: «فأخذ آدم ذات اليمين، وأخذ إبليس ذات الشمال، فكان أصلاً لأصحاب الشمال، لكنهما لما اصطحبا واجتمعا فكان للصحبة أثر ... واعلم أنه كان لذلك الأثر أصل آخر وسبب آخر، وهو أنه لما أمر الله تعالى بقبض القبضة التي خلق منها آدم عليه السلام، فهبط ملك الموت لذلك، وكان إبليس يومئذ في الأرض قد استخلفه الله تعالى فيها مع جملة من الملائكة، وقد مكث زماناً طويلاً يعبد الله، فقبض ملك الموت القبضة من سائر الأرض، وكان إبليس يطأها بقدمه، فلما عُجِنَتْ طينة آدم، وصُورَتْ صورته من تلك الطينة جاء خلق النفس من التراب الذي وطئه إبليس من قدمه، وخلق القلب من التراب الذي لم يطأه إبليس بقدمه، فاكتمت النفس ما فيها من الخبث والأوصاف المذمومة من ملامسة وطأة قدم إبليس، ومن هنا جعلت النفس مأوى الشهوات، وعيشه وسلطانه عليها لوطنه لها، ومن هنا جعل إبليس التكبر على آدم حيث وجدها من تراب قدمه ونظر إلى جوهر عنصره وهو النار فادعى الفخار حينئذ ومال إلى الاستكبار وهذا معنى قول الله سبحانه وتعالى: ﴿بِأَيِّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ﴾ (نور: ۲۴/ ۲۱) التي خُلِقَتْ من تحت خطواته» (ابن عربی، ۱۴۰۵، صص ۸۱-۸۳).



رگه‌های شیعی این نظریه باعث شده است که از سوی دیگر اندیشمندان مسلمان، حتی کسانی که به آثار حکیم ترمذی توجه خاص نشان داده‌اند، مورد توجه قرار نگیرد و ثانیاً جست‌وجوی ما در آثار گذشتگان نشان از آن دارد که کتاب *غور الأمور*، که منبع اصلی این نظریه است، گویا کم‌تر در دسترس اهل علم قرار داشته و به همین دلیل، این نظریه گمنام و ناشناخته باقی مانده است.

## منابع و مأخذ

- قرآن كريم؛ ترجمه محمد مهدي فولادوند، تهران: دار القرآن الكرى م، ١٣٨٢.
١. ابن عربى، محيى الدين؛ *الفتوحات المكيه*؛ ج ٤، قاهره: دار الكتب العربية الكبرى، بى تا.
  ٢. —؛ *شجرة الكون*؛ تصحيح رياض العبدالله، ج ٢، بيروت: دار القلم، ١٤٠٥ ق.
  ٣. احمد بن حنبل؛ *مسند الامام أحمد بن حنبل*؛ ٥٠ ج، تصحيح شعيب أرنؤوط و عادل مرشد، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤١٦ ق.
  ٤. بحراني، سيدهاشم؛ *البرهان فى تفسير القرآن*؛ ج ٨، ج ٢، بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ١٤٢٧ ق.
  ٥. حسنى، هاشم معروف؛ *بين التصوف والتشيع*؛ بيروت: دار التعارف للمطبوعات، ١٤٢٧ ق.
  ٦. حكيم ترمذى، محمد بن على؛ *الرد على الروافض*؛ استانبول: كتابخانه ولى الدين، نسخه خطى شماره ٧٧٠، برگ 83b-87a.
  ٧. —؛ *بيان الفرق بين الصدر و القلب و الفؤاد و اللب*؛ تصحيح نقولا هير، قاهره: دار احياء الكتب العربية عيسى البابى الحلبي و شركاه، ١٩٥٨ م.
  ٨. —؛ *غور الامور*؛ تصحيح احمد عبدالرحيم سايح، قاهره: مكتبة الثقافة الدينية، ١٤٢٢ ق.
  ٩. —؛ *منازل القرية*؛ تصحيح خالد زهرى، رباط: كلية الآداب و العلوم الإنسانية، ١٤٢٣ ق.
  ١٠. —؛ *نوادير الاصول فى معرفة أحاديث الرسول (ص)*؛ ج ٧، به كوشش توفيق محمود تكله، دمشق: دار النوادر، ١٤٣١ ق.
  ١١. حوت، محمد درويش؛ *أسنى المطالب فى أحاديث مختلفة المراتب*؛ بيروت: دار الكتاب العربى، ١٤٠٣ ق.
  ١٢. رحمان ستايش، محمد كاظم و روح الله شهيدى؛ «*بازياني منابع تفسير قمى*»؛ حديث پژوهى، سال پنجم، شماره ٩، بهار و تابستان ١٣٩٢.
  ١٣. زيبدى، محمد مرتضى؛ *تاج العروس من جواهر القاموس*؛ ج ١٠، به كوشش ابراهيم ترزى، كويت: وزارة الإعلام، ١٣٩٢ ق.
  ١٤. سبحانى، محمد تقى و سيداكر موسوى تنيانى؛ «*جريان شناسى فكرى اماميه در خراسان و ماوراءالنهر (از آستانه غيبيت تا عصر شيخ صدوق)*»؛ تحقيقات كلامى، سال دوم، شماره ٤، بهار ١٣٩٣ ش.
  ١٥. سورى، محمد؛ «*حكيم ترمذى و نظرية ولايت*»، معارف عقلى، شماره ٤، زمستان ١٣٨٥ ش.
  ١٦. سيوطى، جلال الدين؛ *الدر المنتور فى التفسير بالمأثور*؛ به كوشش عبدالله بن عبدالمحسن تركي، قاهره: مركز هجر، ١٤٢٤ ق.

۱۷. عثمان یحیی؛ مؤلفات ابن عربی: تاریخها و تصنیفها؛ ترجمه: احمد محمد الطیب، قاهره: هیئة المصرية العامة للكتاب، ۲۰۰۱ م.
۱۸. قاضی زاده، کاظم؛ «پژوهشی درباره تفسیر علی بن ابراهیم قمی»، بینات، شماره ۱۰، تابستان ۱۳۷۵ ش.
۱۹. قمی، علی بن ابراهیم؛ تفسیر التمی؛ ج ۱، با مقدمه سیدمحمدباقر موحد ابطحی، قم: مؤسسه الإمام المهدي، ۱۴۳۵ ق.
۲۰. —؛ تفسیر التمی؛ ج ۱، به کوشش سیدطیب موسوی جزایری، قم: مؤسسه دار الكتاب للطباعة و النشر، ۱۴۰۴ ق.
۲۱. مجلسی، محمدباقر؛ بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الائمة الاطهار؛ ج ۳، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
۲۲. هجویری، علی بن عثمان؛ کشف المحجوب؛ به کوشش محمود عابدی، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۸۳ ش.
۲۳. هیر، نیکلاس؛ مقدمه بر بیان الفرق بین الصدر و القلب و الفؤاد و اللب، قاهره: دار احیاء الکتب العربیة، ۱۹۵۸ م.

